

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: مایکل پرنتی (Michael Parenti)

برگردان از: آمادور نویدی

۰۸ سپتمبر ۲۰۱۶

علیه امپریالیسم (فصل سوم)

مداخله: چه کسی نفع می برد؟ چه کسی رنج می برد؟



مایکل پرنتی

امروز، امریکا نمایندهٔ مشخص استعمار مجدد و رهبر دشمنی با تغییرات انقلابی در سراسر جهان است. امریکا که در جنگ جهانی دوم نسبت به بقیه کشورهای صنعتی دیگر در ثروت، ظرفیت تولیدی، و توان نظامی صدمه کمتری دیده بود، به عنوان ناجی و آذوقه رسان سرمایه جهانی ظهور کرد. با قضاوت براساس میزان سرمایه مالی و نیروی نظامی، قضاوت با هر استاندارد امپریالیستی به جز استعمار مستقیم، امپراتوری امریکا نیرومندترین و ترسناکترین امپراتوری تاریخ است، حتی بسیار بیشتر از بریتانیای قرن نوزدهم یا رم دوران باستان.

یک امپراتوری جهانی

امریکا نه فقط برای حفظ نظام سرمایه داری بین المللی، بلکه برای هژمونی امریکائی آن نظام اعمال قدرت می کند. پیش نویس «برنامه راهنمای دفاع» پنتاگون (۱۹۹۲) مصرانه از امریکا می خواهد برای سلطه بر نظام بین المللی به «منع کشورهای صنعتی پیشرفته از زیر سوال بردن رهبری ما یا حتی اشتیاق به نقش جهانی یا منطقه ئی بزرگتر» ادامه دهد. با حفظ این تسلط، تحلیلگران پنتاگون ادعا می کنند که امریکا می تواند از «یک منطقه بازار محور صلح و رفاه که شامل بیش از دو سوم اقتصاد جهان است» اطمینان حاصل کند.

حفظ این قدرت جهانی فوق العاده پرهزینه است. امروز امریکا بیشتر از مجموع بودجه نظامی همه کشورهای جهان برای تسلیحات نظامی و دیگر اشکال «امنیت ملی» هزینه می کند. رهبران امریکا بر روی یک دستگاه نظامی جهانی که هرگز در تاریخ بشر سابقه ندارد، ریاست می کنند.

در سال ۱۹۹۳ این قدرت شامل تقریباً نیم میلیون نفر سرباز مستقر در بیش از ۳۹۵ پایگاه نظامی و صدها تأسیسات کوچک در سی و پنج کشور، و یک ناوگان بزرگ متشکل از راکت‌های کروز، ناوهای هواپیمابر هسته‌ای، ناوشکن، و کشتی جاسوسی بود که قدرت شلیک آن از مجموع تمام نیروهای بحری جهان، در هر اقیانوس و هر بندری در هر قاره ای بیشتر بود. بمب افکن های امریکا و راکت‌های دور برد، که به اندازه کافی نیروی انفجاری برای از بین بردن کل کشورها و ظرفیت کشتار بیشتر دارند، مشتمل بر ۸۰۰۰ سلاح ستراتیژیک هسته‌ای و ۲۲۰۰۰ سلاح نوع تاکتیکی آن است که می توانند به هر هدفی برسند. نیروهای واکنش سریع امریکا با قدرت شلیک سلاحهای متعارف بسیار تواناتر از هر کشور دیگر و همانگونه که قتل عام عراق در سالهای ۱۹۹۰-۹۱ نشان داد، قادر به کشتار با مصونیت از مجازات است.

از زمان جنگ جهانی دوم، دولت امریکا بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار کمک نظامی جهت آموزش، تجهیزات و یارانه به بیش از ۲ میلیون و نیم نظامی و نیروهای امنیت داخلی در حدود هشتاد کشور جهان، نه برای دفاع از تهاجم های خارجی بلکه برای حفاظت از الیگارشی حاکم و سرمایه گذاران شرکت‌های بزرگ چند ملیتی از خطرات ناشی از شورشی‌های ضد سرمایه داری داخلی- بومی هزینه کرده است.

دریافت کنندگان این کمک‌ها برخی از بدنامترین نظام‌های خودکامه نظامی در تاریخ، کشورهایی مثل ترکیه، زئیر، چاد، پاکستان، مراکش، اندونیزیا، هندوراس، پرو، کلمبیا، السالوادور، هائیتی، کوبا (تحت رژیم باتیستا)، نیکاراگوئه (تحت رژیم ساموزا)، ایران (تحت رژیم شاه)، فیلیپین (تحت رژیم مارکوس) و پرتغال (تحت رژیم سالازار) هستند، که بسیاری از شهروندان خود را به خاطر دیدگاه‌های سیاسی مخالف شکنجه کرده اند، کشتار کرده اند، یا به طریقی تحت بدرفتاری قرار داده اند.

رهبران امریکا ادعای تعهد به دموکراسی دارند. با این حال در طول پنج دهه گذشته، دولتهای منتخب اصلاح طلب در گواتمالا، گویان، جمهوری دومینیکن، برزیل، چیلی، اروگوئه، سوریه، اندونیزیا (تحت رژیم سوکارنو)، یونان، ارجنتاین، بولیوی، هائیتی، و بسیاری کشورهای دیگر توسط نظامیان هوادار سرمایه داری که توسط دولت امنیت ملی امریکا تأمین مالی و کمک شدند، سرنگون گشتند.

دولت امنیت ملی امریکا در اقدامات پنهان یا در جنگ‌های نیابتی توسط مزدوران، علیه دولتهای انقلابی کوبا، آنگولا، موزامبیک، اتیوپی، پرتغال، نیکاراگوئه، کامبوج، تیمور شرقی، صحرای غربی، و جاهای دیگر، معمولاً با خسارات وحشتناک و به قیمت از دست رفتن جمعیت‌های بومی شرکت کرده است. اقدامات خصمانه علیه دولتهای اصلاح طلب در مصر، لبنان، پرو، ایران، سوریه، زئیر، جامائیکا، یمن جنوبی (قبل از متحد شدن با یمن شمالی)، جزایر فیجی، و جاهای دیگر متمرکز شده است.

از زمان جنگ جهانی دوم، نیروهای امریکائی یا به طور مستقیم تهاجم کرده یا با حملات هوائی علیه ویتنام، جمهوری دومینیکن، کوریا شمالی، لائوس، کامبوج، لبنان، گرانادا، لیبی، عراق و سومالی، حمله کرده که به درجات مختلفی مرگ و نیستی- نابودی به بار داشته است.

قبل از جنگ جهانی دوم، نیروهای نظامی آمریکا از سال ۱۸۹۹ تا سال ۱۹۰۳ یک جنگ خونین و طولانی سلطه جویانه در فیلیپین به راه انداخت. آمریکا همراه با چهارده کشور صنعتی دیگر به روسیه سوسیالیستی حمله کرد و از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ بخشهایی از آن را تحت اشغال در آورد.

در چین نیروهای اعزامی آمریکا همراه با سایر ارتش های غربی در سرکوب شورش بوکسور (Boxer Rebellion) و برای حفظ چینی ها در زیر پنجه استعمارگران اروپائی و امریکای شمالی جنگ کرد. تنگدaran بحری آمریکا در حمله و اشغال نیکاراگوئه در سال ۱۹۱۲ و دوباره از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۳، در هائیتی از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۴۳، در کوبا از سال ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۲، در مکزیک از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۶ شرکت داشته اند. بین سالهای ۱۹۱۱ تا ۱۹۲۵ شش بار به هندوراس حمله کرد، و پاناما بین سالهای ۱۹۰۳ و ۱۹۱۴ اشغال شده بود.

چرا مداخله؟

چرا یک کشور مدعی صلحدوستی و دموکراسی لازم می داند از خشونت و سرکوب علیه بسیاری از مردم در بسیاری از مکانها استفاده کند؟ یکی از اهداف مهم سیاست آمریکا این است که جهان را برای خانواده **خوشبخت ۵۰۰ نفری** و سیستم جهانی انباشت سرمایه داری امن کند. دولتهایی که برای هر نوع استقلال اقتصادی یا هر گونه سیاستهای مردمی برای توزیع مجدد ثروت تلاش کنند و بخواهند قسمتی از مازاد اقتصادی را بردارند و به خدمات غیر انتفاعی به نفع مردم صرف کنند، این دولتها از جمله آنهایی هستند که به احتمال زیاد با مداخله خصمانه یا حمله آمریکا مواجه می شوند.

«دشمن» مورد نظر آمریکا می تواند یک دولت اصلاح طلب، پوپولیست یا دولت نظامی مانند دولت پاناما به ریاست توریجو (Torrijos) و حتی رژیم نوریگا (Noriega)، رژیم ناصر در مصر، رژیم والسکو (Velasco) در پرو، یک دولت سوسیال مسیحی بعد از سالازار (Salazar) در پرتغال؛ مانند ساندنیستهای نیکاراگوئه (Sandinistas)؛ سوسیال دمکرات مانند آلنده (Allende) در چیلی، در جامائیکا به ریاست مانلی (Manley)، در یونان تحت رهبری پاپاندرو (Papandreou)، و جمهوری دومینیکن تحت ریاست باش (Bosch)؛ یک مارکسیست لنینیست مانند کوبا، ویتنام، و کوریای شمالی؛ یک نظام انقلابی اسلامی مثل لیبیا دوره قذافی، و یا حتی یک رژیم محافظه کار مانند رژیم صدام حسین در عراق باشد، مشروط بر این که در قیمتگذاری نفت و سهمیه بندی آن از خط قرمز آمریکا عبور کند. اسناد تاریخی نشان می دهد که آمریکا بزرگترین قدرت مداخله گر در جهان است. دلایل مختلف و مکمل همدیگر برای اثبات این مدعا وجود دارند:

حفاظت مستقیم از سرمایه گذاری. در سال ۱۹۰۷، وودرو ویلسون (Woodrow Wilson) نقش کمی را که دولت سرمایه داری به نیابت از سرمایه خصوصی ایفا می کند، به رسمیت شناخت:

از آنجائی که تجارت مرزهای ملی را نادیده می گیرد و تولید کننده اصرار دارد که جهان را به عنوان یک بازار داشته باشد، پرچم کشورش باید به دنبالش برود و درهای کشورهایی که علیه او بسته شده اند، باید بشکند. امتیازات به دست آمده توسط سرمایه داران باید به وسیله وزرای دولت حفاظت شوند، حتی اگر حاکمیت کشورهایی که تمایل ندارند در روند به خشم آید. مستعمرات باید ایجاد یا درست شوند، به عبارت دیگر، هیچ گوشه مفید جهان نباید نادیده گرفته شود یا مورد استفاده قرار نگیرد.

پس از آن، به عنوان رئیس جمهور آمریکا، ویلسون اظهار داشت که آمریکا درگیر یک مبارزه برای «رهبری ثروت اقتصادی جهان» است.

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، سرمایه‌گذاریهای بزرگ در امریکای مرکزی و کارائیب دخالت‌های مکرر نظامی، جنگ طولانی، اشغال طولانی مدت، یا حتی خرید مستقیم اراضی، مانند هاوانی، پورتوریکو، و منطقه کانال پاناما را به ارمغان آورد. اغلب برای تسلط بر منابع طبیعی کشور مورد نظر مانند شکر، تنباکو، پنبه، و فلزات گرانبها سرمایه‌گذاری می‌شد. در ابعاد بزرگتر، مداخلات سال ۱۹۹۱ در خلیج فارس (به فصل ۶ مراجعه شود) و سومالی در ۱۹۹۳ (فصل ۷) به ترتیب برای محافظت از منافع نفتی و چشم انداز نفتی صورت گرفت.

در دوران پس از جنگ سرد، دریادار چارلز لارسون (Charles Larson) بیان داشت که، اگرچه نیروهای نظامی امریکا در برخی از بخشهای جهان کاهش یافته است، اما در منطقه آسیا و اقیانوس آرام به دلیل این که تجارت امریکا در آن منطقه بزرگتر از اروپا یا امریکای لاتین است، در سطح قابل توجهی باقی می‌ماند. چارلز میکونیس (Charles Meconis) متخصص نیروی بحری نیز «اهمیت اقتصادی منطقه» را دلیل عمده حضور نظامی امریکا در اقیانوس آرام می‌داند (نگاه کنید به نقد و بررسی ماهانه از دانیل اشیرمر - Daniel Schirmer، جولای-اگست ۱۹۹۴).

در اینگونه موارد، شمشیر در پی دالر فرود می‌آید:

ایجاد فرصتها برای سرمایه‌گذاریهای جدید. گاهی اوقات دالر در پی شمشیر می‌آید، همانگونه که قدرت نظامی فرصتهائی برای سرمایه‌گذاریهای جدید ایجاد می‌کند. بدینگونه، در سال ۱۹۱۵، نظامیان امریکا به بهانه «بی ثباتی» هائیتی، به هائیتی حمله کرده و شبه نظامیان مردمی را درهم شکسته، از بین بردند. نظامیان و سربازان نوزده سال در آنجا ماندند. در طول این مدت، سرمایه‌گذاران فرانسه، آلمان و بریتانیا به زور خارج شدند و شرکتهای امریکائی سرمایه‌گذاریهای خود را در هائیتی سه برابر کردند. بتازگی، شرکتهای تایوانی به خاطر حمایت نظامی امریکا از تایوان، اولویت را نه به جاپان، بلکه به شرکتهای امریکائی دادند.

در سال ۱۹۹۳، عربستان سعودی یک قرارداد انحصاری ۶ میلیارد دلاری را با شرکت هواپیمائی جت ایرلاینرز امریکا امضاء کرد. یک کنسرسیوم اروپائی که مجبور به خروج از معامله شده بود، واشنگتن را به این متهم کرد که چون سعودیها امنیت نظامی خود را در دوران پس از جنگ خلیج فارس به اتکای واشنگتن تأمین کرده بودند، تحت فشار واشنگتن قرار گرفته است.

حفظ سلطه اقتصادی - سیاسی و سیستم انباشت سرمایه.

نگرانی امپریالیسم تنها سرمایه‌گذاریهای مشخص نیست. تعهد به طور کلی برای حفاظت از نظام طبقاتی جهانی، نگهداری از سرزمین جهان، نیروی کار-کارگر، منابع طبیعی، و بازار قابل دسترس سرمایه‌گذاران فراملی است. کل **فرآیند** سرمایه‌گذاری و سود، مهمتر از حفاظتهای ویژه است. دولت امپریالیستی برای دفاع از آن روند، جنبشهای مردمی را که به هر گونه تلاش برای اعمال سیاست توزیع مجدد دست بزنند، با ارسال پیام به آنها و دیگران تفهیم می‌کند که اگر سعی نکنند خودشان را در برابر امتیازات شرکتهای سرمایه‌داری بزرگ اصلاح کنند، خنثی و سرکوب خواهد کرد و این، برایشان گران تمام می‌شود.

در دو مورد از مداخلات قابل توجه ارتش امریکا، اتحاد جماهیر شوروی از سال ۱۹۱۸ تا سال ۱۹۲۰ و ویتنام از سال ۱۹۵۴ تا سال ۱۹۷۳، بسیاری از سرمایه‌گذاران اروپائی و امریکائی نبودند. در این موارد و موارد مشابه دیگر، هدف آن ممانعت از ظهور مناسبات اجتماعی رقیب و محور تمام گزینه‌های قابل اجرای دست‌نشانندگان سرمایه‌داری

بود. آن هدف تا امروز باقی است و کشورهای یمن جنوبی (منظور قبل از اتحاد با یمن شمالی است- م) کوریای شمالی، و کوبا مشمول این هدف هستند.

رونالد ریگان زمانی اعتراف کرد که حمله به گرانادا برای محافظت از عرضه درخت جوز (nutmeg supply) امریکا نبود، درست گفت. مقدار زیادی درخت جوز در افریقا موجود بود که می شود گرفت. او اذعان داشت که منابع طبیعی گرانادا مهم نبودند و یا روح انقلابی مزارع اشتراکی ۱۰۲۰۰۰ نفر مردم فقیر، برای سرمایه گذاری در سرمایه جهانی تهدیدی محسوب نمی شود. ولی اگر به اندازه کافی کشورهایی آن روند را دنبال کنند، در نهایت سیستم سرمایه داری جهانی را در معرض خطر قرار می دهد. حمله ریگان به گرانادا به عنوان هشدار به کشورهای دیگر کارائیب بود تا نشان دهد که سرنوشت هر کشوری که به فکر خارج شدن از وضعیت دست نشاندگی باشد، همین خواهد بود. بنابراین مهاجمان به برنامه های انقلابی جواهر جدید (New Jewel Movement's revolutionary programs) مبنی بر اصلاحات ارضی، مراقبتهای بهداشتی، آموزش و پرورش و تعاونی ها پایان دادند. امروز، گرانادا با بیکاری بالا و فقر گسترده، یک بار دیگر به جهان بازار آزاد پیوسته است. در واقع، هرکس دیگری در این منطقه متوجه این واقعیت شده است.

اولین نگرانی دولت امپریالیستی این نیست که از سرمایه گذاری مستقیم هر شرکت خاصی حفاظت کند، اگرچه بعضی اوقات آن را انجام می دهد، ولی برای حفاظت از نظام جهانی انباشت سرمایه خصوصی در مقابل سیستمهای رقیب است. مورد کوبا این نکته را نشان می دهد. اشاره شده است که تحریم واشنگتن علیه کوبا تجارت امریکا را از میلیارد ها دالر سرمایه گذاری مهم و فرصتهای معاملاتی بی نصیب ساخته است. از این نظر، به اشتباه چنین نتیجه گیری شده است که سیاست امریکا توسط منافع اقتصادی نمی شود. در واقع، این خلاف آن را نشان می دهد که هیچ تمایلی به تحمل آن دولتهایی که سعی می کنند خودشان را از سیستم جهانی سرمایه داری نجات دهند، وجود ندارد هدف دولت سرمایه داری انجام کارهایی برای پیشرفت کل سیستم سرمایه داری است که منافع شرکتهای بزرگ به تنهایی نمی تواند انجام دهد. دستگاههای رقیب به حال خود رها شده اند، شرکتهای تجاری حاضر به اطاعت از بعضی از قوانین نانوشته منافع اصولی مشترک نیستند. این در هر دو اقتصاد بومی و سرمایه گذاریهای خارجی مصداق دارد. یک شرکت تجاری ممکن است مانند هر تشکیلات خوب سرمایه داری، به طور کلی علاقه مند به خرد شدن کوبای سوسیالیستی در بلند مدت باشد، اما ممکن است انجام تجارت سودآور با دشمن طبقاتی بیشتر وسوسه اش بکند.

این برای دولت باقی می ماند که شرکتهای منفرد را به زور به خط برگرداند[با این حال، شرکتهای در کانادا، ونزوئلا، اسپانیا، و کشورهای دیگر که هیچ احساس تعهدی به امپریالیسم جهانی امریکا ندارند، علی رغم نارضایتی بسیار واشنگتن با کوبا تجارت کرده اند. قانون امریکا برای شش ماه مانع از بارگیری یا تخلیه آن کشتی های خارجی می شود که با کوبا تجارت انجام می دهند. در نتیجه، هزینه های قابل توجهی بر کوبا و هر شریک تجاری آن تحمیل می شود.]

سرمایه گذاری در یک کشور خاص جهان سوم به هیچ وجه خطرناک نیست، بلکه امنیت دراز مدت کل سیستم فراملیتی سرمایه داری مهم است. بنا بر این، به هیچ کشوری که مسیر استقلال را دنبال می کند، اجازه داده نمی شود تا به عنوان یک نمونه خطرناک برای کشورهای دیگر ظاهر گردد.

ابهامات متداول- مشترک

بعضی از منتقدان با اشاره به بیشترین مداخلات امریکا در کشورهای مثل گرانادا، السالوادور، نیکاراگوئه و ویتنام که نه منابع طبیعی بزرگی دارند و نه امریکا سرمایه گذاری بزرگی در آنها کرده است، استدلال می کنند که عوامل اقتصادی تأثیر مهمی در سیاستهای مداخله جویانه امریکا ندارند. این مثل آنست که بگوئیم که پولیس به ویژه در مورد حفاظت از ثروت و اموال مردم نگران نیست برای این که بسیاری از اقدامات قاطع وی در محله های فقیر است.

نیروهای مداخله گر به آنجائی نمی روند که سرمایه داری موجود است؛ آنها به جائی می روند که سرمایه در معرض تهدید است. آنها برای مثال در سوئیس مرفه دخالت نمی کنند، برای این که سرمایه داری در آن کشور نسبتاً امن و بدون مشکل است. اما اگر احزاب چپ قدرت را در برن (Bern) به دست بگیرند و سعی کنند که بانک سوئیس و مالکیت های مهم را ملی اعلام کنند، به احتمال زیاد توجه زیاد قدرتهای صنعتی غربی را جلب می کند.

بعضی از ناظران معتقدند که مداخله توسط دستگاههای امنیت ملی خودش، وزارت امور خارجه، شورای امنیت ملی، و سیا به وجود آمده است. این سازمانها برای توجیه و تقویت بودجه خود به وجود بحران و دشمنان جدید نیاز دارند. این دیدگاه واقعیت منافع طبقاتی و قدرت را نادیده می گیرد. این نشان می دهد که سیاستگذاران هدف دیگری به جز سیاستگذاری و بزرگنمایی بوروکراتیک خود ندارند. چنین تصویری جای علت و معلول را عوض می کند. این، مصداق آن ضرب المثلی است که می گوید اسب باعث مسابقات اسب دوانی می شود. این، دولت امنیت ملی را منبع مداخلات می داند، در صورتی که در واقع آن، یکی از ابزار مهم است.

مقامات امریکا خیلی قبل از این که سازمان سیا و شورای امنیت ملی وجود داشته باشند، به اقدامات مداخله جویانه دست زده اند.

ریچارد بارنت (Richard Barnet) یکی از آن کسانی است، که استدلال می کند که دولت خود، بزرگ بین تولید می کند. او «انگیزه های آشنانتر و شوم تر» امپریالیسم اقتصادی را رد می کند و می گوید همه کشورهای صنعتی بزرگ، هر قدر که سیستم اقتصادیشان اقتضاء می کند، در پی اعمال قدرت و جست و جوی راههای نفوذ برای تثبیت امنیت و سلطه هستند. برای حصول اطمینان، تحقیق برای امنیت هرکشوری واقعیتی است که باید در نظر گرفته شود. اما سرمایه گذاری سرمایه داری شرکت های بزرگ چند ملیتی در مسیر بسیار پویاتری در مقایسه با توسعه اقتصادی آشکار دولتهای سوسیالیستی و یا ماقبل سرمایه داری گسترش می یابند. در واقع، مطالعات موردی در کتاب **مداخله و انقلاب** بارنت به تجارت تا بوروکراسی امنیت ملی اشاره می کند، همانگونه که انگیزه اصلی مداخله امپریالیستی است.

تهدیدات ضد کمونیستی و ضد شوروی کمتر منبعی برای سیاست به نظر می رسد تا یک شگرد تبلیغاتی برای ترساندن مردم امریکا و تجمع حمایتی برای تعهدات خارج از باشد.

انگیزه ای که بارنت رد می کند، به نظر می رسد در مطالعات موردی در مورد یونان، ایران، لبنان و جمهوری دومینیکن عملی باشد، خصوصاً تمایل برای تأمین دسترسی به بازارها و مواد خام و رفع احتیاج، صراحتاً توسط سیاستگذاران مختلف، برای محافظت از سرمایه گذاری آزاد در سراسر جهان اظهار شده است.

بعضی ها ممکن است شکایت کنند که تجزیه و تحلیل فوق «ساده» است، برای این که همه رویدادهای بین المللی را صرفاً به انگیزه اقتصادی و طبقاتی نسبت می دهد و بقیه متغیرات مثل جغرافیای سیاسی، فرهنگ، قومیت، ناسونالیسم، ایدئولوژی و اخلاق را در نظر نمی گیرد.

ولی من بحث و جدل نمی کنم که مبارزه برای حفظ سلطه جهانی سرمایه داری همه چیز را درباره سیاست جهانی و یا نه حتی همه چیز درباره سیاست خارجی امریکا را توضیح می دهد. با این حال، این خیلی چیزها را شرح می دهد؛ بنابراین وقتش نرسیده است تا ما از آن آگاه شویم؟ اگر رسانه های سازنده افکار واقعاً می خواهند زندگی سیاسی را با

تمام پیچیدگی هایش چند برابر به تصویر بکشند، پس چرا آنها در مقابل جدیت واقعیات بسیار زیاد امپریالیسم ساکت هستند؟

وجود متغیرهای دیگری مثل ملی گرایی، نظامیگری، تحقیق برای امنیت ملی و دستیابی به قدرت و اعمال سلطه، نه ما را مجبور به خروج از واقعیات اقتصادی می کند، نه متغیرهای دیگر را همچون عایقی از منافع طبقاتی درمان می کند. به همین دلیل است که میل به گسترش قدرت ستراتیژیک امریکا در یک منطقه خاص بر آن است حداقل در بخشی از تمایل به ثبات منطقه در امتداد خطوطی که مطلوب منافع نخبگان اقتصادی سیاسی است، به همین دلیل منطقه در وهله اول به مرکز نگرانی مبدل می شود.

به عبارت دیگر، ملاحظات مختلف دیگر به شکل دایره ای بریک دیگر اثر می گذارند. رشد سرمایه گذاری در خارج از کشور احتیاج به حفاظت نظامی دارد. این، به نوبه خود، احتیاج به امنیت پایگاه ها و ایجاد اتحاد با کشورهای دیگر را ایجاب می کند. این اتحاد حالا «دفاع» محیطی را که باید حفظ شود، گسترش می دهد. بنابراین، یک کشور به خصوص نه فقط یک دارائی، دفاع ما را «ضروری» می سازد، بلکه از خود کشور، مثل هر دارائی دیگر باید دفاع شود.

اختراع دشمنان

همانگونه که در فصل قبل اشاره شد، امپراتوری امریکا، امپریالیسم نو در اسلوب عملیاتی خود است. به غیر از چند قلم متصرفات، در گسترش خارج از کشور خود بر کنترل غیرمستقیم متکی است تا این که مستقیماً در اختیار بگیرد. به این معنی نیست که سران امریکا به سیاست الحاق و فتح سرزمین دیگران آشنا نیستند.

بیشتر آن چیزی که اکنون کشور امریکا نام دارد، به زور از ملت‌های بومی امریکا به چنگ آمده است. کالیفرنیا و همه جنوب غربی امریکا با جنگ از مکزیک جدا شده است. فلوریدا و پورتوریکو از اسپانیا تصرف و ضبط شده اند.

سران امریکا باید مردم امریکا را متقاعد کنند که هزینه بسیار زیاد امپراتوری برای امنیت و بقای آنها ضروری است. طی سالهای متمادی به ما گفته شد که بزرگترین خطری که ما با آن روبه رو بوییم «تهدید جهان کمونیسم با دفتر مرکزی اش در مسکو» بود. مردم بار مالیاتی کمرشکن را برای برنده شدن مسابقه تسلیحاتی ابرقدرت و «محدود کردن تجاوز شوروی در هرجائی که ممکن است، روی دهد»، قبول کرده بود. بعد از تجزیه اتحاد جماهیر شوروی، رهبران سیاسی ما به ما هشدار داده اند که جهان پر از دشمنان خطرناک دیگر است، که ظاهراً قبلاً نادیده گرفته شده اند.

این دشمنان شیطانی چه کسانی هستند که منتظر می مانند لحظه ای که ما گارد خود را پائین بیاوریم یا لحظه ای که ما بودجه هنگفت نظامی خود را واقعاً کاهش می دهیم، به ما حمله ور شود؟ چرا آنها به جای ما، مزاحمتی برای دنمارک یا برزیل ایجاد نمی کنند؟ این سناریوی «جهان دشمنان» توسط حاکمان امپراتوری روم و امپریالیستهای بریتانیایی قرن نوزدهم مورد استفاده قرار می گرفت. با دشمنان همواره باید مقابله به مثل کرد، به مداخلات بیشتر و گسترش سلطه بیشتر نیاز بود و زمانی که دشمنانی یافت نمی شدند، آنها را اختراع می کردند.

وقتی که واشنگتن می گوید منافع «ما» باید در خارج از کشور محافظت شود، ما باید بپرسیم که آیا همه اهداف تعقیب شده به نمایندگی از ما ارائه شده است. کشورهای دور دست، که قبلاً برای اکثر امریکائی ها شناخته شده نبود، به طور ناگهانی برای منافع «ما» حیاتی می شود. برای محافظت از نفت «ما» در خاورمیانه و منابع «ما» و بازارهای «ما» در جاهای دیگر، پسران و دختران ما باید در سرمایه گذاریهای نظامی خارج از کشور شرکت کنند، و تأمین مالی این سرمایه گذاری ها به مالیات ما نیازمند است.

دفعه بعد که نفت «ما» در خاورمیانه در معرض خطر باشد، ما باید به خاطر بیاوریم که تعداد نسبتاً کمی از ما دارای سهام بورس نفت هستیم. اما حتی امریکائی‌های محروم نمونه فرض می‌شوند که دارای منافع مشترک با اکسون-Exxon و موبیل-Mobil (شرکتهای بزرگ نفتی-م) هستند برای این که آنها در یک اقتصاد وابسته به نفت زندگی می‌کنند.

فرض براین است که اگر مردم سرزمینهای دیگر کنترل نفت خود را به دور از شرکتهای بزرگ نفتی در اختیار گرفته اند، حاضر به فروش آن به ما نیستند. به اصطلاح آنها ترجیح دهند که ما را در دستان تولیدکنندگان رقیب قرار دهند و خودشان را به تباهی بیندازند، خود را از بازار میلیارد دلاری شمال امریکا محروم سازند. در واقع، کشورهای که کنترل منابع خود را در دست بگیرند، به طرز عجیب و غریبی عمل نمی‌کنند. کوبا، ویتنام، کوریا شمالی، لیبیا و دیگران خوشحال می‌شوند که دسترسی به بازار این کشور داشته باشند، با قیمت برابر و یا حتی کمتر از آنچه که توسط شرکتهای غول پیکر چند ملیتی ارائه می‌شود، بفروشند.

بنابراین زمانی که مردم جهان سوم، از طریق ملی کردن، انقلاب، یا هردو، دوباره به نفت در سرزمین خود، یا مس، قلع، قند، یا منابع دیگر، دسترسی یابند، به منافع توده زحمتکش امریکا صدمه نمی‌زند. اما مطمئناً به شرکتهای چند ملیتی که زمانی سودهای کلانی از این شرکتها می‌بردند، لطمه می‌زند.

چه کسی پرداخت می‌کند؟ چه کسی سود می‌برد؟

ما را متقاعد کرده اند، باور کنیم که مردم امریکا دارای منافع مشترک با شرکتهای غول پیکر چند ملیتی هستند، همان شرکتهائی که برای دستیابی به نیروی کار ارزان در خارج از کشور جامعه ما را ترک می‌کنند. در حقیقت، مردم همراه با شرکتهای بزرگ در همان قایق نیستند. هزینه های سیاست به طور مساوی به اشتراک گذاشته نمی‌شود؛ از منافع به همان اندازه بهره مند نمی‌شود. سیاستهای «ملی» یک کشور امپریالیستی منعکس کننده منافع طبقه مسلط اقتصادی اجتماعی آن کشور است. در مطالعه امپریالیسم اغلب یک طبقه به جای ملت- دولت واحد حیاتی تجزیه و تحلیل می‌شود.

تمایل به انکار وجود منافع طبقاتی متضاد هنگامی که با امپریالیسم برخورد می‌کنیم، منجر به سوء تفاهم های جدی می‌شود. برای مثال، نویسندگان لیبرال مانند کینیت بولدینگ (Kenneth Boulding) و ریچارد بارنت (Richard Barnet) اشاره کرده اند که امپراتوری ها بیشتر از آنچه که به داخل می‌آورند هزینه بر می‌دارند، خصوصاً زمانی که جنگها برای حفظ آنها صورت می‌گیرد. بدینصورت، از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۷۰، دولت امریکا چندین میلیارد دلار برای تقویت یک دیکتاتوری فاسد در فیلیپین، به امید محافظت از حدود یک میلیارد دلار سرمایه گذاریهای امریکا در آن کشور خرج کرد. در نگاه اول با عقل جور در نمی‌آید که ۳ میلیارد دلار خرج کرد تا از ۱ میلیارد دلار حفاظت کند. سائول لاندو (Saul Landau) همانگونه با توجه به هزینه های مداخلات امریکا در امریکای مرکزی اشاره کرده است: آنها از سرمایه گذاریهای واقعی امریکا فراتر رفتند. بارنت اشاره می‌کند که «هزینه حفاظت از امتیازات امپریالیستی همیشه بالاتر است». از این نتیجه گیری شده است که امپراتوریا به سادگی ارزش اینهمه خرج و زحمت را ندارند. مدتها قبل از بارنت، میزگرد سیاستگذاران امپریالیستی در بریتانیا می‌خواستند به ما بقبولانند که از امپراتوری به خاطر سود نگهداری نمی‌شد؛ در واقع، «از نقطه نظر دیدگاه صرفاً مادی امپراتوری یک بار سنگین بر دوش است تا منبع منفعت» (میزگرد، جلد ۱، ص ۳۹-۲۳۲ و ۴۱۱).

برای حصول اطمینان، امپراتوری ها ارزان به دست نمی آیند. هزینه های سنگینی برای سرکوب نظامی و اشغال طولانی مدت، برای دولت استعماری، برای رشوه و سلاح مزدوران بومی، و برای توسعه زیرساخت تجاری به منظور تسهیل در صنایع استخراجی و نفوذ سرمایه مورد نیاز هستند. اما امپراتوری پیشنهادات برای همه را از دست نمی دهد. دولت‌های کشورهای امپریالیستی ممکن است بیش از آنچه که دریافت کنند، صرف کنند، اما کسانی که مزایا را درو می کنند، همانند کسانی که پرداخت می کنند، نیستند. همانگونه که تورستین وبلن (Thorstein Veblen) در تئوری تجارت سرمایه داری (۱۹۰۴) اشاره کرد، دستاوردهای امپراتوری به دست طبقه ممتاز تجار می افتد، در حالی که هزینه استخراج به عهده «ابتکار بقیه مردم» است. انحصارات فراملیتی بازده امپراتوری را خصوصی می گیرند در صورتی که خرج کمی، اگر خرجی برایشان در بر داشته باشد، از مقدار هزینه های عمومی را متحمل می شوند. مخارج مورد نیاز در راه تسلیحات و کمک به ایجاد دنیایی امن برای شرکت‌های جنرال موتور، جنرال دینامیک، جنرال الکتریک، و بقیه شرکت‌های جنرال توسط دولت امریکا، که پول مالیات دهندگان است، پرداخت می شود.

بنابراین، هزینه های امپراتوری بریتانیا در هند، آنچنان که مارکس نیم قرن پیش از وبلن به آن اشاره کرد، «از جیب مردم انگلستان پرداخت می شد»، و به مراتب خیلی بیشتر از آنچه بود که به وزارت خزانه داری بریتانیا برمی گشت. او نتیجه گرفت که مزیت بریتانیای کبیر از امپراتوری هند «به طرز قابل توجهی» محدود به سودی بود که متعلق به افراد منتخب، عمدتاً یک قشر سهامدار و افسران شرکت هند شرقی و بانک انگلستان بودند.

در اواخر قرن نوزدهم و در ادامه در قرن بیستم، فتح جنوب غربی آفریقا توسط آلمان «برای مالیات دهندگان آلمانی به عنوان یک شرکت سرمایه داری غیرسودآور محسوب می شد»، به عقیده هورست دریچسلیر (Horst Drechsler)، مؤرخ، هنوز «تعدادی از شرکت‌های انحصاری موفق شدند سود سرشاری از مستعمرات در سال‌های پایانی سلطه استعماری آلمان به دست آورند». و امروز امپریالیسم در خدمت تعدادی از شرکت‌های انحصاری و نه بسیاری از مالیات دهندگان باقی مانده است.

در مجموع، هیچ چیزی درباره هزینه کردن سه دالر از پول عموم برای حفاظت از یک دالر سرمایه گذاران خصوصی غیرمنطقی نیست - حداقل از دیدگاه سرمایه گذاران غیرمنطقی نیست. برای حفاظت از یک دالر از پولشان، آنها سه دالر، چهار، و پنج دالر از پول ما را خرج می کنند. در واقع، هنگامی که مسئله حفاظت از پولشان برسد، پول ما هیچ موضوعیتی ندارد.

علاوه بر این، هزینه یک مداخله خاص امریکا نباید در برابر ارزش سرمایه گذاری امریکا در هر کشور مورد نظر، بلکه در برابر ارزش سیستم سرمایه گذاری جهان اندازه گیری شود. اشاره شده است که مخارج دستگیری یک دزد بانک، گاهی اوقات ممکن است بیش از مجموع مقدار به سرقت رفته باشد. اما اگر به سارقان اجازه داده شود که به راه خود ادامه دهند، این امر دیگران را به دنباله روی از آنها تشویق می کند و کل سیستم بانکی را در معرض خطر قرار می دهد.

پس، آنچه که در این جنگ‌های گوناگون سرکوبگرانه در خطر است، نه فقط سرمایه گذاری در هر کدام از این کشورها، بلکه امنیت کل نظام سرمایه مالی جهان است. هیچ کشوری اجازه ندارد دنبال روش مستقل توسعه خود باشد. هیچ کشور مستقلی بدون مجازات و بدون کیفر و مصمم به بقاء خود نمی ماند. هیچ کشور مستقلی نباید در خدمت منبع الهام یا منبع کمکی به کشورهای دیگر قرار گیرد، که ممکن است بخواهد دنبال مشی اقتصادی سیاسی مستقل باشد، به جز بد توسعه یافتگی، یعنی آنچه که سرمایه داری جهانی می خواهد.

افسانه امپریالیسم محبوب

آنهایی که امپراتوری را تنها بیان کننده منافع ملی و نه منافع طبقاتی می دانند، ماهیت امپریالیسم را اشتباه تفسیر می کنند. جورج کینان (George Kennan) در کتاب *دیپلماسی امریکائی ۱۹۵۰-۱۹۰۰* توسعه امپریالیستی امریکا را در پایان قرن نوزدهم محصول آرمانهای محبوب توصیف کرد: مردم امریکا «به سادگی بوی امپریالیستی را دوست دارند»؛ آنها می خواستند «در زیر آفتاب به رسمیت شناخته شدن به عنوان یکی از بزرگترین قدرتهای امپریالیستی جهان حمام آفتاب بگیرند». نویسندگان لیبرال جان بویل (John Buell) و ماتیو روچیلد (Matthew Rothschild) در پیشرو (اکتوبر ۱۹۸۴)، اظهار نظر کردند که «افکار امریکائی ها به عنوان بزرگترین بودن، بهترین بودن، ثروتمندترین، و قویترین بودن میخکوب شده است. فقط به شعارهای سیاستمداران ما گوش دهید». ولی آیا شعارهای سیاستمداران واقعاً منعکس کننده احساسات اکثر امریکائی هائی هست، که در بیشتر نظرسنجی ها قطعاً بیفایده از آب در می آید؟ بویل و روچیلد ادعا می کنند: «وقتی که یک کشور جهان سومی- حال این کشور کوبا ویتنام یا ایران، یا نیکاراگوئه باشد - به راه ما در انجام کارهایی که انجام می دهیم، پشت پا می زند، غرور ما را می شکند...» در واقع، این کشورها راههای شرکتهای بزرگ سرمایه داری را سد می کنند و این آن چیز است که رهبران اقتصادی سیاسی امریکا نمی توانند تحمل کنند. روانکاو در مورد درد غرور جمعی به ما اجازه می دهد که امپریالیسم را بر روی شهروندان امریکائی که نه سازنده و نه بهره مند از امپراتوری هستند، سرزنش کنیم.

مثل مد، ویلیام اپلمن ویلیامز (William Appleman Williams)، محقق تاریخ، در کتاب *امپراتوری به عنوان نوعی زندگی*، مردم امریکا را که معتاد به شرایط امپراتوری شده اند، سرزنش می کند. به نظر می رسد که «ما امپراتوری را دوست داریم. «ما» فراتر از احتیاج و ابزار امپراتوری به عنوان جزئی از مسیر زندگی خود زندگی می کنیم. «ما» بقیه جهان را استثمار می کنیم و نمی دانیم چگونه به زندگی ساده تر برگردیم. مفهوم اینست که «ما» از شرکتهای فراری که محصولات ما را صادر می کنند و مردم جهان سوم را استثمار می کنند، نفع می بریم. «ما» تصمیم گرفتیم که به امریکای مرکزی، ویتنام، و خاورمیانه پرسنل نظامی بفرستیم و برای سرنگون کردن دولتهای دموکرات در یکسری یا بیشتر کشورهای سراسر جهان فکر کردیم و «ما» اصرار داریم یک شبکه جهانی ضد شورش، پولیس های شکنجه گر، و جوخه های مرگ در کشورهای متعددی درست کنیم.

به باور ویلیامز، امپریالیسم محصول تفکر جمعی است. در حقیقت، امریکائی های عادی معمولاً مخالف مداخله یا فقط حامی مداخله شیرگرم هستند. نظر سنجی در زمان جنگ ویتنام نشان داد که مردم خواهان مذاکره و خروج نیروهای نظامی امریکا بودند. مردم امریکا از ایده یک دولت ائتلافی در ویتنام که شامل کمونیستها هم بود و از انتخابات حتی اگر کمونیستها برنده آن می شدند، پشتیبانی می کردند.

پولستر لوئیس هریس (Pollster Louis Harris) گزارش داد که، در سالهای ۱۹۸۴-۱۹۸۲ امریکائی ها با نسبت رأی ۳ به ۱ مخالف افزایش کمک نظامی به ماشین نظامی السالوادور بودند. شبکه نظرسنجی نشان داد که ۸۰ درصد با اعزام پرسنل نظامی به آن کشور مخالف بودند؛ ۶۷ درصد علیه معدن امریکائی در بنادر نیکاراگوئه بودند؛ و به نسبت ۲ بر ۱، اکثریت با کمک به کنترال های مخالف دولت نیکاراگوئه مخالف بودند (جناح راست سیا از مزدوران نظامی در راه انداختن یک جنگ بیرحمانه و فرسایشی علیه مردم نیکاراگوئه پشتیبانی کرد). در سال ۱۹۸۳ واشنگتن پست به اساس نظر سنجی ای بی سی (ABC) خبر داد که، شهروندان ما با نسبت ۶ بر ۱ مخالف هرگونه تلاش توسط امریکا برای سرنگونی دولت نیکاراگوئه بودند. عموم مردم با نسبت بیش از ۲ به ۱ گفتند که بزرگترین علت ناآرامی در

امریکای مرکزی ناشی از خرابکاری و «فقر و فقدان حقوق بشر در منطقه» است، نه از کوبا، نیکاراگوئه، یا اتحاد جماهیر شوروی.

حتی روبان زرد وطن پرستی حاصل خوشحالی فوق العاده (امریکائی ها برای سالم برگشتن سربازان نظامی یا هر کسی از خانواده، نوار زرد به درختان می بندند- م) در زمان جنگ اخیر خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ به خاطر خود جنگ نبود. بلکه فقط یکی از محصولات جانبی منجر کننده و بسیار مأیوس کننده آن بود. تا آستانه جنگ، نظر سنجی ها نشان می دادند که امریکائی ها موافق مذاکره و مخالف دخالت مستقیم ارتش امریکا در عراق هستند. اما هنگامی که نیروهای نظامی امریکا به اقدام عملی دست زدند، پس از آن ذهنیت «از سربازان حمایت کنید» و «برای پیروزی»، به اذهان عموم رخنه کرد، مثل همیشه توسط اجی مجی (اصطلاح شعبده بازان در مواقع شعبده بازی- م) ماشین رسانه های تبلیغاتی با تلمبه باد شد.

هنگامی که جنگ می آید، خصوصاً با وعده پیروزی سریع و آسان، برخی از افراد همه قضاوت انتقادی را تعلیق می کنند و در صف فوق العاده وطن پرستان بی فکر پاسخ می دهند. در واقع می توان به تاجر کوچکی در ماساچوست (Massachusetts)، اشاره کرد که او «بسیار هوادار» دخالت نظامی امریکا در جنگ خلیج فارس بود، ولی با اینحال اعتراف کرد که مطمئن نیست که جنگ در مورد چه چیزی است. او اظهار داشت: این چیز است که می خواهم بدانم. ما برای چه چیزی می جنگیم؟» (نیویورک تایمز، ۱۵ نومبر ۱۹۹۰).

در تب و تاب پیروزی در جنگ خلیج فارس، جورج بوش (پدر) ۹۳ درصد موافق داشت و برای انتخابات مجدد در سال ۱۹۹۲ شکست ناپذیر بود. با اینحال در مدت یکسال، از شور و شادی روبان زرد امریکائی ها کاسته شد و افسردگی پس از جنگ، همراه با نگرانی در مورد کار، پول، مالیات، و واقعیات دیگر را تجربه کردند. همه محبوبیت بوش (پدر) بخار شد و به هوا رفت و او گرفتار یک رسوائی در مقابل فرماندار نسبتاً ناشناخته آرکانزاس شد و شکست خورد.

مردم امریکا موافق یا مخالف یک مداخله خاصی، نمی توانند به عنوان نیروی محرکه سیاستهای جنگ در نظر گرفته شوند. آنها سران خود را در جزر و مد هیستری محبوبیت جنگ رفت و برگشت نمی دهند. به عکس آن صادق است. رهبران آنها را گول می زنند و بدترین چیزها را برایشان می آورند. حتی پس از آن، صدها هزار نفر که مخالف باقی می مانند و میلیونها نفر که بدرستی گمان کردند که اینچنین مشارکتی- سرمایه گذاری به نفعشان نیست.

امپریالیسم فرهنگی

امپریالیسم از طریق ارتباطات جهان را کنترل می کند. فلمهای امریکائی، شوهای تلویزیونی، موسیقی، مد، و محصولات مصرفی امریکای لاتین، آسیا، و آفریقا، به همان صورت اروپای غربی و شرقی را اشباع کرده است. ستاره های موسیقی راک امریکا و سایر نوازندگان جلوی مخاطبان مشتاق از مادرید تا مسکو، از ریو تا بانکوک بازی- برنامه اجراء می کنند. آژانسهای تبلیغاتی امریکا بر صنایع تبلیغاتی و انتشاراتی جهان تسلط دارند.

میلیون ها گزارش خبری، عکس، تفسیر، سرمقاله ستون های همزمان، و داستان های ویژه از رسانه های امریکائی بیشتر کشورهای دیگر را اشباع می کند. میلیونها کتاب و مجله فکاهی، کمونیسم را محکوم می کنند و «اعجازهای» بازار آزاد را تقویت می کنند، به چندین زبان ترجمه و توسط آژانسهای اطلاعاتی (دروغین) امریکا توزیع می شود. سازمان سیا به تنهایی صاحب آشکار بیش از ۲۰۰ روزنامه، مجله، خبرگزاری، و چاپ و نشر در کشورهای سراسر جهان است.

آژانس های دولتی امریکا مثل مؤسسه ملی موقوفه برای دموکراسی (National Endowment for Democracy) و آژانس توسعه بین المللی (Agency for International Development)، همراه با بنیاد فورد (Ford Foundation) و دیگر سازمانهای اینچنینی، کمک برای حفظ دانشگاههای جهان سوم، برای برنامه های علمی، مؤسسات علوم اجتماعی، پژوهشی، بورسهای تحصیلی دانش آموزان و دانشجویان، و کتب درسی، حمایت از دیدگاه ایدئولوژیک بازار آزاد پول فراهم می کنند. آژانسهای تبلیغاتی مسیحی راستگرا برای مردم بومی موعظه آرامش سیاسی و ضد کمونیسم می خوانند.

مؤسسه امریکائی برای توسعه آزاد کارگران (American Institute for Free Labor Development - AFLCIO)، با بودجه کافی از وزارت امور خارجه، فعالانه در سازمانهای کارگری جهان سوم نفوذ کرده یا اتحادیه هائی ساخته است که بیشتر ضد کمونیستی هستند تا طرفدار کارگر. مؤسسه امریکائی برای توسعه آزاد کارگران به کودتاها و کارهای ضد شورش در کشورهای مختلف پیوند خورده است. تعهدات مشابه AFLCIO در افریقا و آسیا به کار گرفته شده است.

سیا به داخل سازمانهای مهم سیاسی در کشورهای متعددی نفوذ کرده است و عوامل خود را در بالاترین سطوح دولتهای مختلف، شامل رئیس دولت، مقامات نظامی و احزاب سیاسی عمده حفظ می کند. واشنگتن احزاب سیاسی محافظه کار را در امریکای لاتین، آسیا و افریقا و در اروپای شرقی و غربی تأمین مالی می کند. صلاحیت اصلی آنها این است که نسبت به نفوذ سرمایه های غربی دوستانه برخورد کنند. در حالی که قانون فدرال خارجی ها را از پرداخت کمک مالی در فعالیتهای انتخاباتی نامزدهای امریکا ممنوع کرده است، سیاستگذاران واشنگتن برای خود حق دخالت در انتخابات کشورهای دیگر قائل هستند، در این مورد، به نام بردن از چند کشور، از جمله ایتالیا، جمهوری دومینیک، پاناما، نیکاراگوئه، و السالوادور و اکتفاء می شود. رهبران امریکا تمایل شدیدی به دخالت گسترده در کار نهادهای اقتصادی، نظامی، سیاسی، و فرهنگی هر کشور دلخواه دارند. این آنچه است که تمایلات امپراتوری معنی می دهد.

پایان فصل سوم

<http://www.michaelparenti.org/index.html>

<http://michaelparentiblog.blogspot.com.au/>

درباره نویسنده:

مایکل پرنتی، یکی از متفکران مترقی کشور در نظر گرفته شده است. او دکترای علوم سیاسی خود را از دانشگاه ییل (Yale) در سال ۱۹۶۲، دریافت کرد و در تعدادی از دانشکده ها و دانشگاه ها تدریس کرده است. نوشته های او در مجلات علمی، نشریات محبوب و روزنامه ها به طور برجسته نوشته شده است. دکتر پرنتی در سراسر کشور، در محیط های دانشگاهی و در برابر گروه های مذهبی، کارگری، صلح دوست و برای منافع عمومی سخنرانی کرده است. برای شنیدن نوار صوتی با رادیو آلترناتیو در ar@orci.com و برای دیدن نوارهای ویدئویی با رالف کول (Ralph Cole) و DemocracyU@aol.com تماس بگیرید. دکتر پرنتی در برکلی، کالیفرنیا زندگی می کند. وب سایت او www.michaelparenti.org می باشد.

یادداشت:

- ۱- به دنبال انتشار قسمت هفتم این مقاله معنون به «امپریالیسم» فصل هفتم "دلایل ارزشمند» به تاریخ ۴ اگست ۲۰۱۶ در پورتال "افغانستان آزاد -آزاد افغانستان"، در آغاز فکر نمودیم، شاید همکار گرامی ما آقای "نویدی" فقط همین فصل را انتخاب و ترجمه نموده اند، اما بعد از این که ترجمه فصل هشتم آن به تاریخ ۱۹ اگست به دست ما رسید، متوجه شدیم که قضیه طوری نبوده که ما فکر می کردیم، بلکه آقای "نویدی" تمام آن کتاب را در دست ترجمه دارند.
- وقتی قضیه را از خودشان استفسار نموده و خواستار قسمت های قبلی این اثر گرانبها گردیدیم، ایشان لطف نموده قسمت های قبلی را نیز برای ما فرستادند، که شما قسمت اول بخش اول آن را از نظر گذرانید.
- ۲- هرچند پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" و متصدیان آن هیچ گاهی چنین تصمیمی نداشته و آن را عار خود می دانند که به جواب عناصر جبونی که شهامت ندارند تا مسؤولیت نوشته هایشان را به دوش بگیرند، بپردازند، باز هم چون اطلاع یافته ایم که در این اواخر یکی از افرادی که سر در آخور، سایت استخبارات المان دارد، بر مواضع ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی متصدی و همکار شجاع پورتال خانم دیپلوم انجنیر "نسرین معروفی" به زعم خودش انتقاداتی وارد و آن را کهنه معرفی نموده است، ما به عوض جواب از جانب خود، مطالعه این مقاله را که نویسنده اش شهروند قبله آمال تمام انقیاد طلبان یعنی امپریالیزم جنایتگستر امریکاست، به ایشان و سایر منتقدان توصیه نموده، از ایشان می خواهیم: در صورتی که واقعاً علاقه مند به دامن زدن به یک بحث علمی باشند، از زیر چنبر سایت استخبارات المان بیرون آمده، با هویت اصلی شان وارد بحث شوند. تا دیده شود که چه کس و یا کسانی کهنه گرا و بی خبر از تکامل جوامع بشری اند و چه کس و یا کسانی در زیر نقاب نوآوری و مدرنیسم، جیره خواران امپریالیزم می باشند.
- ۳- لازم به یادآوریست که نشر این مقاله، نباید بدان معنا تعبیر گردد که ما با تمام تعاریفی که نویسنده از امپریالیزم می دهد موافق هستیم، چه ما را اعتقاد بر آن است که آنچه را به نام امپریالیزم می شناسیم چیزی نیست به جز "بالا ترین مرحله سرمایه داری".

اداره پورتال AA-AA